

بار میآورد و معنی دو بیت پس از تصحیح اینست که سوسن آزاد با اینکه در سه صفت (یعنی آزادی و سرسبزی و سپید کاری) که کنایت از نیکوکاری باشد) مثل شاه بود شاهرا نادیده بندگی اختیار کرد و ده زبان که هر یک مانند زبان مار بود در مدح شاه گشود ولی از عجز خاموش ماند پس سقطی درین نیست و هر دو بیت هم کاملاً بیکدیگر مربوطند

تذکار — ازینگونه غلطیهای فاحش فراوان در متن کتاب لباب الالباب از نظم و نثر باقی مانده و ما چون در مقام تصحیح متن نیستیم متعرض نشدیم و فقط آنچه آقای قزوینی متعرض شده قناعت جستیم و اگر روزی توفیق طبع این کتاب ما را دست داد البته بتصحیح کامل اقدام خواهیم کرد —

(تمام شد حواشی ما بر تعلیقات فاضل محترم آقای میرزا محمدخان قزوینی متعنا الله بطول بقائه)

(خاتمه)

ما را در تصحیح و انتقاد بر حواشی لباب الالباب هیچگونه نظری جز بیان حق و حقیقت نبوده و نیست و بصواب گوئی و عدم خطای خود نیز مغرور نیستیم و از فضلا و دانشمندان منتظریم که هر کس در گفتار ما نظری دارد بنگارد یا با کمال خرسندی طبع کرده و نظر خود را موافق یا مخالف در ذیل بنذاریم — و نیز امیدواریم که فاضل محترم مغتلم آقای قزوینی از مارنجشی نداشته و هرگونه سهوی و نسیانی سراغ داشته باشند برای نگارش و طبع در مجله ارمان ارسال فرمایند .

* یادگار شیخ الاشراف *

شیماب الدین سپهرودی

(میرزا علیبنقی کهکثر) فرزند ارشد میرزا حسن خان کوثر بن حاج میرزا حسین بن حاج میرزا علیبنقی بن حاج ملارضای همدانی از نواد شیخ

شهاب الدین سهرودی مرشد سعدی و کمال الدین و دیگران .
ولادت وی - در سنه ۱۲۸۴ شمسی در همدان اتفاق افتاده و تا کنون
 بیست و پنج مرحله از زندگانی طی کرده است تحصیلات ابتدائی را در همدان
 تمام کرده و در مدارس قدیمه قم و اصفهان پنج سال بکسب علوم ادب پرداخته
 و در عداد رتبه ۹ علوم قدیمه را امتحان داده است .
 بحکم وراثت و اکتساب دارای طبع سلیم و ذوق مستقیم است و اینک نمونه از
 آثار وی در ذیل تصویرش نگاشته میشود .



فاضل آقای میرزا علینقی کوثر

منصور حلاج - گل و سنگ *

چون تیر قضائی را منصور شد آماج عشق آمدو زد آتش بر بنیه حلاج
 در جوش شد از آتش وی قلمز موج بر بود ز کف گوهر عقلش پی تاراج
 دیوانه صفت راز درون کرد پدیدار

در خائقه و کوچه و بازار نیاسود - دیوانه و سرگشته بر سوی روان بود
لب از پی گفتار نسنجیده چو بگشود فریاد اناالحق ز دو اندیشه نفرمود
از حرمت شرع نبوی احمد مختار

جمع فقها قصه منصور شنیدند آشفته بدربار خلافت بدویدند
بس خاک بسر کرده گریبان بدریدند تویق خلافت پی قتلش طلبیدند
تا روز شریعت نشود همچو شب تار

چون از ازل اینکار دگرگون شدنی بود و آن عاشق دیوانه که همچون شدنی بود
مجنون شد و مفتون شد و مفتون شدنی بود خون شد دلش از روز ازل چون شدنی بود
شد حکم خلافت که شود کشته بناچار

بس خطبه قتل شه عاشق بخواندند از خائقه آن عاشق رنجور برانندند
پایش بریدند و بخونش بکشاندند هر سوی بر او سنک ملامت برانندند
شد خسته تن از سنک جفا خسرو احرار

بردند و بدارش بکشیدند و بستند پایش بریدند و مفاصل بگسستند
جان و تنش از خنجر خونریز بگسستند بال و پر مرغ جبروتی بشکستند
تا کس نماند راز درون فاش باغبان

انبوه شده خلق و فکندند بر او سنک شبلی شده در هر هی خلق هر آهنک
چون روی بتان سرخ گلی تافته در چنک چون خون شهیدان جگر سوخته خوش رنگ
بر دامن منصور براند آن گل بی خار

گل آمد و بر دامن منصور در افتاد گویی مگرش گنبد گردان بسر افتاد
یا آتش سوزنده اش اندر جگر افتاد کز برک گلی تازه بحال دگر افتاد
آشوب و فغان کرد پیا بر زبر دار

رندی ز رفیقان پیا مانده مدهوش از قصه منصور برفت از سر وی هوش
کز این همه آزار زبان بسته و خاموش اکنون ز گلی اینهمه دارد فزع و جوش

آمد بر او تا شود از قصه خبر دار

گفتا که تو با اینهمه آزار که دیدی دم در نزدی وینهمه دشوار شنیدی
سر دادی و جان دادی و بر دار دویدی خون خوردی و لب بستنی و با عشق خزیدی
بس بهر گلی چند چنین گریه کنی زار

گفت اینهمه سنگی که بمنصور پرانند راز دل غمدیده منصور ندانند
در حفظ شریعت و تنم خون بفشانند در دم نبود گرچه مرا رنج رسانند
سنگی که ز جهل است مرا کی کند آزار

شبلی که مرا هم نفس رازو نیاز است هم مسلک و هم خاتمه و همدم راز است
آگه که کجا فصل حقیقت زمبجاز است داند که سر از چه چنین سوز و گداز است
میداند و گل میزنم بر سرو دستار

گل از کف یار آید و سنک از ره اغیار رنج گل شبلی کزدم دیده کهر بار
سنک از ره جهل آید و هرگز نبود عار گل کز کف یار آید آن گل کزدم خار
آه از گل و داد از گل و ز آسیب گل یار

﴿ حفظ صحت ﴾

ترجمه از عربی

(حیوانات اهلی) در این زمان انس و الفت با حیوانات بیش از پیش دیده
میشود و همین انس و معاشرت سبب بزرگی برای تولید و انتشار امراض
گوناگونست .

(سك) در بسیاری از خانواده ها بتقلید اروپا تربیت و نگهداری سك
معمول شده و بزرگ و خورد خانواده با سك مشغول بازی و گاه او را در
بغل گرفته میبوسند غافل از اینکه دهان سك مرکز کثافات و میکروب هاست
و در خلال موهای وی انواع و اقسام میکروب رشد و نمو میکند .